

نگاهی به جایگاه فاطمه زهرا (س) در آیه مباهله از نظرگاه اهل سنت

<?xml encoding="UTF-8?">

چکیده

آیه مباهله بر صداقت و عصمت گفتاری و رفتاری اصحاب کساء علیهم السلام دلالت دارد. به اعتراف دانشمندان فریقین، روایات متواتری وجود دارند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به جای «انفسنا»، حضرت علی علیه السلام را و به جای «نسائنا»، حضرت فاطمه علیها السلام را و به جای «ابنائنا» حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را برای مباهله با نصارای نجران به عنوان گواه نبوت از میان همه امت به همراه بردند. برخی از دانشمندان اهل سنت این امر را متفق علیه و برخی دیگر اجماعی می دانند. روایات مباهله با بیش از 51 طریق متفاوت از 37 تن از بزرگان دین روایت شده اند. برخی دانشمندان اهل سنت شبهاتی را نیز مطرح کرده اند، اما این شبهات هیچ پایگاه علمی ندارند.

کلیدواژه ها: فاطمه علیها السلام ، آیه مباهله، اهل سنت، مفسران، شبهات.

مقدمه

در منابع تفسیری و روایی فریقین، بسیاری از آیات قرآنی در شأن و منزلت رفیع ام ابیها، (2) سرور همه زنان عالم، (3) پاره تن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله (4) و کوثر قرآن، (5) حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به چشم می خورند. تنها در منابع تفسیری و روایی اهل سنت، بیش از 135 آیه در 49 سوره درباره حضرت ایشان آمده و دو سوره کامل در شأن آن بانوی دو جهان نازل گشته اند؛ سوره های دهر و کوثر. این تعداد غیر از آیاتی هستند که در منابع شیعه در شأن حضرت زهرا علیها السلام ذکر شده اند. این آیات را می توان در چهار دسته تقسیم نمود:

1. سبب نزول؛ 2. شأن نزول؛ 3. جری و اطباق؛ 4. بطن.

برخی آیات طبق قاعده «جری و اطباق» در شأن حضرت فاطمه علیها السلام آمده و همچنین برخی آیات بطنا در شأن آن حضرت هستند؛ همچون آیه «مرج البحرين». (6) صدها آیه قرآنی و نیز روایات تفسیری در ذیل آیات در منابع فریقین بر عصمت و طهارت، صداقت، ایثار و اخلاص و دیگر کمالات معنوی حضرت زهرا علیها السلام

دلالت دارند، اما متأسفانه شخصیت ایشان ناشناخته مانده است؛ شخصیتی که حجتی بر حجت های خداوند است، محبت و دوستی او طبق دستور خداوند بر همه واجب بوده، رضای او رضای خدا و غضب او غضب خداست؛ همو که مرکز رسالت و امامت و ولایت است. اما چه شد که پس از رحلت جانشوز پدرش، تنها چند ماه زنده ماند و در عالم شباب، همراه با کوهی از مصیبت ها و آلام به درجه شهادت نایل گردید؟ به راستی، قلم طاقت نوشتن آن همه مظالم وارد شده بر این وجود نازنین را ندارد و بررسی ابعاد گوناگون شخصیتی ایشان فراتر از حد کتاب هاست. در این مقاله، به اختصار، از بین ده ها آیه نازل شده در شأن آن حضرت، تنها آیه مباهله را از دیدگاه اهل سنت مورد بررسی قرار می دهیم:

آیه مباهله

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران: 61)؛ پس هر کس درباره عیسی، پس از آنکه به آگاهی رسیده ای، با تو مجادله کرد، بگو: بیایید تا ما فرزندانمان و شما فرزندانتان را، و زنانمان را و زنانتان را و نفس هایمان و نفس هایتان را حاضر آوریم، آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.

مفهوم «مباهله»

«مباهله» نفرین کردن دو فرد یا دو گروه بر علیه یکدیگر در یک امر مذهبی است که با تضرع از خدا می خواهند دروغگو را رسوا سازد. گروهی از نصاری نجران به حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمدند و درباره حضرت عیسی علیه السلام گفت وگو کردند و قرار شد فردای آن روز مباهله صورت گیرد. به نقل همه اهل سنت، روز بعد پیامبر به جای «انفسنا» حضرت علی علیه السلام را و به جای «نسائنا» حضرت فاطمه علیها السلام را و به جای «ابنائنا» حسنین علیهما السلام را برای مباهله به عنوان گواه نبوت از بین همه امت به همراه بردند. این عمل پیامبر گواه بزرگی بر صداقت و عصمت فاطمه زهرا علیها السلام است.

«مباهله» در لغت

جوهری (م 393 ه) درباره واژه «مباهله» می نویسد: «مباهله» یعنی: به همدیگر لعن و نفرین کردن. «ابتهال» به معنای تضرّع و زاری کردن است و در قول خداوند گفته می شود: «ثُمَّ نَبْتَهِلْ» یعنی: خالصانه دعا کنیم. (7)

ابن فارس (م 395 ه) می گوید: «بهل» به سه معنا آمده است:

اول. به معنای تخلیه و آزادکردن؛

دوم. نوعی دعاست؛

سوم. کمبود آب را گویند.

معنای دوم، تضرّع و ملتمسانه و عاجزانه دعا کردن است. واژه «مباهله» نیز به همین معنا می باشد؛ زیرا دو نفر که مباهله می کنند، هر کدام به طرف مقابل نفرین می کند و درخواست عذاب و بلا می نماید. در قرآن «ثُمَّ نَبْتَهِلْ...» به همین معنا آمده است. (8)

«مباهله» در اصطلاح

«به معنی نفرین کردن دو نفر به یک دیگر است، به این ترتیب که افرادی که با هم گفت وگو درباره یک مسئله مهم مذهبی دارند، یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرّع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.» (9)

شأن نزول آیه مباهله

1. علباء بن احمد الیشکری روایت کرده است: هنگامی که آیه مباهله «قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به حضور طلبید و از سوی دیگر، یهودیان را به مباهله دعوت کرد. جوانی از یهود که از پیشنهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع یافت، خطاب به یهودیان گفت: وای بر شما! مگر گذشته را فراموش کرده اید که برادران شما به صورت میمون و خوک مسخ شدند؟ از مباهله خودداری کنید که سرانجام شما منتهی به سرانجام آنان خواهد شد. (10)

2. جابر بن عبدالله روایت کرده که آیه مباهله «قل تعالوا...» درباره حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. جابر بن عبدالله می گوید: مراد از «انفسنا و انفسکم» رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام هستند و مراد از «ابناءنا» امام حسن و حسین علیهماالسلام و مراد از «نساءنا» حضرت فاطمه علیهاالسلام. (11)

3. سعد بن ابی وقاص روایت می کند: هنگامی که آیه «قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ» نازل شد، رسول خدا صلی

الله عليه و آله حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به حضور طلبید، سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛ (12) پروردگارا اینان اهل بیت من هستند.

این سه روایت به شأن نزول آیه «مباهله» در حق اصحاب کساء تصریح دارند.

امام فخر رازی در تفسیر معروفش روایتی آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل خارج شد و بر شانه مبارکش جامعه ای از موی سیاه بود، حسین را بر دوش (یا در آغوش) خود داشت و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت سر ایشان و علی پشت سر فاطمه به طرف محل مباهله به راه افتادند. پیامبر به عزیزانش فرمود: هر گاه من دعا کردم، شما آمین بگویید.

هنگامی که اسقف نجران این منظره باشکوه را دید، گفت: «إِنِّي لَأَرَىٰ وجوها لو سألوا اللَّهَ أَنْ يُزِيلَ جِبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لَأَزَالَهُ بِهَا فَلَا تُبَاهِلُوا فَتُهْلِكُوا و لَا يَبْقَىٰ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ نصرانيٌّ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جا برکنند، خدا این کار را خواهد کرد. ای نصارا! با این مرد مباهله نکنید، وگرنه هلاک می شوید و تا قیامت یک نفر نصرانی در روی زمین باقی نخواهد ماند.

آن حضرت فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، اگر اینان مباهله می کردند، هلاکت بر آن ها مقدّر شده بود و برخی به صورت میمون و برخی به صورت خوک مسخ می شدند و آتشی در بیابان آن ها برافروخته می شد که نجران با تمامی اهلش، حتی پرندهگان بر بالای درختان، نیز ریشه کن می شدند و هیچ چیز مانع نزول بلا بر نصارا نمی شد و همگی نابود می گردیدند. (13)

آیه مباهله از دیدگاه دانشمندان اهل سنت

اصل این قضیه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بین همه امت تنها حضرت علی علیه السلام را در جای «انفسنا» و حضرت فاطمه علیها السلام را در جای «نساءنا» و حضرات حسنین علیهما السلام را در جای «أبنائنا» برای مباهله انتخاب کرد، متفق علیه بین اهل تفسیر و حدیث است؛ چنان که برخی از مفسران اهل سنت همچون امام فخر رازی (م 604 ق) (14) و نظام الدین نیشابوری (م 728 ق) به این موضوع تصریح نموده اند. نیشابوری سپس اضافه می کند که «مراد از «انفسنا» علی است و اهل تفسیر و حدیث بر این دیدگاه اجماع نموده اند.» (15)

امام ابوبکر جصاص (م 370 ق) می گوید: «راویان تاریخ و ناقلان آثار و اخبار هیچ گونه اختلافی ندارند در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز مباهله در حالی که دست حسن و حسین را به دست داشت و علی و فاطمه همراهش بودند، برای مباهله با نصارا حاضر شد و مسیحیان نجران را به مباهله دعوت کرد.» (16)

حاکم نیشابوری (م 405 ق) ادعای تواتر کرده و گفته است: «قد تواترت الاخبارُ في التفاسيرِ عن عبدِ اللَّهِ بنِ عَبَّاسٍ و غيره أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَخَذَ يَوْمَ الْمَبَاهِلَةِ بِيَدِ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعَلُوا فَاطِمَةَ وَرَأْتَهُمْ ثُمَّ قَالَ بِهِوَلَاءِ: أَبْنَاءُنَا وَ أَنْفُسُنَا وَ نِسَائُنَا.» (17)

زمخشری (م 538 ق) می گوید: «لا دليلَ اقوى من هذا على فضلِ اصحابِ الكساءِ و هم عليٌّ و فاطمةٌ والحسان»؛ (18) هیچ دلیل و مدرکی قوی تر و مهم تر از آیه مباهله بر فضل و برتری اصحاب کساء موجود

نیست و اصحاب کساء علی، فاطمه، حسن و حسین می باشند.

برخی دیگر از دانشمندان اهل سنت بر صحت این روایات تصریح نموده اند؛ همچون ابن تیمیه (م 728 ق)؛ (19) ابن کثیر (م 774 ق)، (20) ابن یاسین، (21) محمد بن سوره (م 279 ق)، (22) عبدالرزاق المهدی (23) و حاکم نیشابوری. (24)

آیه «مباهله» بر عظمت و صداقت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و مقام بلند آن بانوی نمونه دو جهان دلالت دارد. آلوسی (م 1270 ق) (25) بر شهرت این روایت اعتراف و تصریح نموده است. او می گوید: «و دلالتها علی فضل آل الله و رسوله ممّا لایمتری فیها مؤمنٌ والنصب جازمُ الايمان»؛ (26) دلالت آیه بر فضیلت آل پیامبر، که آل الله می باشند، و فضیلت آل رسول از اموری است که قابل تردید برای هیچ مؤمنی نیست و نصب (دشمنی و عداوت با خاندان پیامبر) ایمان را از بین می برد.

عظمت بی نظیر حضرت فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جای «نساءنا» (که کلمه جمع است و حداقل آن سه نفر است) تنها حضرت فاطمه علیها السلام را برای مباهله همراه برد، و حال آنکه در آن زمان، چندین تن از امّهات المؤمنین حضور داشتند، ولی آن حضرت صلی الله علیه و آله هیچ کدام از زن های خود را برای مباهله نبرد؛ زیرا در مباهله، نبوت آن جناب زیر سؤال بود. او باید کسانی را به همراه می برد که اگر نبی نباشند، شریک کار رسالت و نبوت او باشند، و حضرت فاطمه علیها السلام چنین بود. در مباهله قرار بود دروغ گویان رسوا شوند. بنابراین، اگر پیامبر کسی را می برد که در عمر خود دروغ گفته باشد، دیگر او نمی توانست بر دروغ گویان لعنت بفرستد؛ زیرا خودش از اول دروغ گفته است. از اینجا عصمت حضرت فاطمه علیها السلام معلوم می شود که او هیچ دروغی در زندگی نداشته و مصداق اکمل و اتم صداقت است. این شأن و عظمت فوق العاده زهرای مرضیه علیها السلام را می رساند. این عظمت حضرت فاطمه علیها السلام را اسقف نجران هم در همان جا به قوم خود اعلام نمود: «إِنِّي لَأَرَى وُجُوهًا لَوْ سَأَلُوا اللَّهَ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لَازَالَهُ بِهَا فَلَا تُبَاهِلُوا فَتُهْلِكُوا وَلَا يَبْقَى عَلَيَّ وَجْهٌ إِلَّا رَضِيَ نَصْرَانِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» (27)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام را به عنوان گواه نبوت و رسالت برای مباهله به همراه برد و پیش از آنکه به میدان بروند، حضرت علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام را جمع نمود و فرمود: «اللّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛ (28) خدایا، این ها اهل بیت من هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا اهل بیت حقیقی خودش را به امت معرفی نمود، به ویژه آنکه از میان زن ها فقط حضرت فاطمه علیها السلام است که مصداق حقیقی «نساءنا» را دارد.

در برخی تفاسیر اهل سنت، در ادامه حدیث مزبور، عبارتی جالب آمده است: «در آن هنگام، جبرئیل آمد و گفت: "یا محمد! اَنَا مِنْ أَهْلِكَ؟" چه باشد یا محمد، اگر مرا بپذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟ رسول گفت: یا جبرئیل "و انت مِنَّا." آن گاه جبرئیل بازگشت و در آسمان ها می نازید و فخر می کرد و می گفت: "مَنْ مِثْلِي؟ و اَنَا فِي السَّمَاءِ طَاوُوسٌ الْمَلَائِكَةِ و فِي الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ؛" یعنی چون من کیست که در آسمان، رئیس

راویان روایات مباهله

این روایت با بیش از 51 طرق (30) از 37 تن از صحابه و تابعین و نیز از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نقل شده است؛ از جمله از:

1. امام علی علیه السلام ؛ (31)

2. امام حسن علیه السلام ؛ (32)

3. امام علی بن حسین علیه السلام ؛ (33)

4. ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام ؛ (34)

5. امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ؛ (35)

6. امام موسی بن جعفر علیه السلام . (36)

از صحابه، تابعین و بزرگانی همچون:

7. ابن عباس؛ (37)

8. جابر بن عبدالله؛ (38)

9. سعد بن ابی وقاص؛ (39)

10. حذیفه بن یمان؛ (40)

11. ابی رافع غلام پیامبر؛ (41)

12. عثمان بن عفّان؛ (42)

13. طلحة بن عبدالله؛ (43)

14. زبیر بن العوام؛ (44)

15. عبدالرحمن بن عوف؛ (45)

16. براء بن عازب؛ (46)

17. انس بن مالک؛ (47)

18. بکر بن مسمار؛ (48)

19. منکدر بن عبدالله از پدرش؛ (49)

20. حسن بصری؛ (50)

21. قتاده؛ (51)

22. سدّی؛ (52)

23. ابن زید؛ (53)

24. علباء بن احمر الیشکری؛ (54)

25. زید بن علی؛ (55)

26. شعبی؛ (56)
27. یحیی بن یعمر؛ (57)
28. مجاهد بن جبر مکی؛ (58)
29. شهر بن حوشب؛ (59)
30. ابی طفیل عامر بن واثله؛ (60)
31. جریر بن عبداللہ سجستانی؛ (61)
32. ابی اویس مدنی؛ (62)
33. عمرو بن سعید بن معاذ؛ (63)
34. ابی البختری؛ (64)
35. ابی سعید؛ (65)
36. سلمة بن عبد یشوع از پدرش؛ (66)
37. عامر بن سعد. (67)

احتجاج به آیه مباهله

1. امام علی علیه السلام در روز «شوری»، از آیه «مباهله» در حق خود بر حاضران استدلال نمود و بدان احتجاج فرمود. (68)
2. عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده است: «در یکی از روزها، معاویه بن ابی سفیان به سعد دستور داد تا به علی ناسزا بگوید! سعد ازدستور او سرپیچی کرد. معاویه از وی پرسید: به چه سبب است که علی را آماج ناسزا و دشنام نمی سازی؟ سعد گفت: به خاطر آن است که سه خصلت از رسول خدا در شأن علی شنیدم که با توجه به آن ها، هیچ گاه به سب و دشنام آن حضرت اقدام نمی کنم، و هرگاه یکی از آن ها برای من بود، بهتر از شتران سرخ مو که در اختیار من باشد، به شمار می آوردم ...:3. هنگامی که آیه مباهله «قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُم» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به حضور طلبید و فرمود: «اللهم هؤلاء أہلی.» (69)
3. امام موسی کاظم علیه السلام در پاسخ به اعتراض هارون الرشید، به آیه مباهله احتجاج فرمود. (70)

دیدگاه مخالفان

1. دیدگاه ابن تیمیہ: ابن تیمیہ (م 728 ق) اصل قضیه به همراه بردن حضرت علی، فاطمه و حسنین علیهم

السلام را برای مباحله می پذیرد و آن را یک حدیث صحیح می داند، اما می گوید: این ها را به خاطر اقریبیت برای مباحله برد؛ زیرا این ها قریب ترین افراد نسبت به رسول خدا از غیر بودند. (71)

نقد و بررسی: اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواست آنان را به خاطر اقریبیت برای مباحله به همراه ببرد، می بایست به جای «انفسنا»، دست کم سه نفر از اقربای خودش ببرد. به عقیده اهل سنت، پیامبر داماد دیگری هم داشت. همین طور به جای «نساءنا» می توانست ازواج دیگرش را به همراه ببرد، نه اینکه تنها بر فاطمه علیهاالسلام اکتفا نماید؛ زیرا «نساءنا» جمع است و دست کم سه نفر را می طلبد. با وجود این اقتضا در آیه، پیامبر تنها حضرت فاطمه علیهاالسلام را به همراه برد، در حالی که از کلمه «نساءنا» زن قریب به ذهن است، نه دختر.

همین طور عباس از حضرت علی علیه السلام به پیامبر نزدیک تر بود؛ زیرا عموی آن حضرت بود و با وجود اقریبیت عباس، پیامبر او را رها کرد و تنها حضرت علی علیه السلام را با خود برد و این دلیل بر بطلان نظر ابن تیمیه است. پیامبر به خاطر مقام و عظمت معنوی، آنان را انتخاب کرد، نه به خاطر نسب.

2. دیدگاه عبده: محمد عبده می گوید: احادیث و روایات اتفاق دارند بر اینکه پیامبر برای مباحله، علی و فاطمه و دو پسر آنان را انتخاب کرد و کلمه «نساءنا» در آیه بر «فاطمه» و کلمه «انفسنا» بر «علی» حمل شده است. البته مستند این روایات و منبع آن شیعیان است و هدف آن ها از این گونه روایات روشن است. بعد از جعل آن روایات، تا آنجا که توانستند، کوشش کردند آن ها را در بین مسلمانان ترویج کنند و به حدی در این کار موفق شدند که حتی توانستند در بین اهل سنت هم رواجش دهند. ولی جعل کنندگان این احادیث نتوانستند قصه جعلی خود را، که همان مضمون روایات جعلی است، با آیه مباحله تطبیق دهند؛ برای اینکه در آیه، کلمه «نساءنا» آمده و این کلمه جمع است و هیچ عربی این کلمه را در مورد یک زن اطلاق نمی کند؛ آن هم زنی که دختر خود گوینده باشد، آن هم گوینده ای که خود زنان متعدد دارد. (72)

نقد و بررسی: عبده با کمال بی انصافی، مصادر این روایات را شیعه ذکر کرده است، و حال آنکه بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت این روایت را در کتب تفسیری و حدیثی خود ذکر نموده و آن را قبول کرده اند؛ همچون: امام احمد بن حنبل (م 241 ق)، (73) امام مسلم (م 273 ق)، (74) محمد بن سوره (م 279 ق)، (75) طبری (م 310 ق)، (76) ابن ابی حاتم (م 375 ق)، (77) ابوالفرج اصبهانی (م 356 ق)، (78) امام ابوبکر جصاص (م 370 ق)، (79) سمرقندی (م 375 ق)، (80) حاکم نیشابوری (م 405 ق)، (81) ثعلبی (م 427 ق)، (82) ماوردی (م 450 ق)، (83) بیهقی (م 458 ق)، (84) واحدی (م 468 ق)، (85) حاکم حسکانی (م 471 ق)، (86) امام بغوی (م 516 ق)، (87) زمخشری (م 538 ق)، (88) ابن قیّم الجوزیه، (89) ابن جوزی (م 597 ق)، (90) فخر رازی (م 604 ق)، (91) قرطبی (م 671 ق)، (92) محبّ طبری (م 694 ق)، (93) نسفی (م 710 ق)، (94) امام خازن (م 725 ق)، (95) نظام الدین نیشابوری (م 728 ق)، (96) ابن تیمیه (م 728 ق)، (97) عبدالوهاب مصری (م 733 ق)، (98) ابن حیان اندلسی (م 745 ق)، (99) ذهبی (م 748 ق)، (100) ابن کثیر (م 744 ق)، (101) بیضاوی (م 791 ق)، (102) ابن حجر عسقلانی (م 852 ق)، (103) سیوطی (م 911 ق)، (104) ابن حجر هیثمی (م 973 ق)، (105) ابی سعود (م 982 ق)، (106) محمد علی صابونی (م 997 ق)، (107) بروسوی (م 1137 ق)، (108) عجلّی (م 1204 ق)، (109) احمد بن محمد بن عجیبه (م 1244 ق)، (110) آلوسی (م 1270 ق)، (111) قاسمی، (112) شوکانی (م 1250 ق)، (113) طنطاوی جوهری، (114) میبدی، (115) حکمت بن یاسین، (116) سعید حوی، (117) سید طنطاوی مفتی مصر، (118) حسن المنصوری، (119) نیاز قاری، (120) عبدالقادر آل

عقده، (121) ابوبکر جزائری، (122) سلیمان قندوزی حنفی، (123) و بسیاری دیگر از اهل تفسیر و حدیث که این روایات را با بیش از 51 طریق متفاوت از صحابه و تابعین آورده اند که همه از بزرگان اهل سنت هستند. هیچ کدام از مفسران، محدثان، مورخان و رجالیان اهل سنت نسبت جعل به این روایت نداده، بلکه برخی از دانشمندان اهل سنت ادعای اجماع و اتفاق اهل تفسیر و حدیث بر این روایت نموده اند و ادعای تواتر و شهرت هم کرده اند؛ چنان که گذشت.

اما قول او در اینکه «جعل کنندگان این قصه خوب نتوانستند آن را با آیه تطبیق دهند، چون عرب وقتی از گوینده ای کلمه «نساء» را که جمع است می شنود، دختر خود گوینده به ذهنش نمی رسد، آن هم گوینده ای که چند زن دارد»، از لغت عرب چنین معنایی فهمیده نمی شود.

یکی از استادان صاحب تفسیر، ادیب و ائمه قرائت، زمخشری (م 538 ق)، در ذیل آیه می گوید: این دلیلی است که قوی تر از آن بر فضیلت اصحاب کساء وجود ندارد و این برهان روشنی است بر صحت نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله . (124) چطور این بزرگان و نامداران بلاغت و ادب نفهمیده باشند که این روایات نسبت غلط به قرآن می دهند و لفظ جمع را در مورد یک نفس و مفرد استعمال کرده اند؟! و حال آنکه در قرآن، چندین مورد لفظ جمع استعمال شده و مراد از آن ها فقط یک نفر است؛ مانند آیه «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ» (آل عمران: 45) در این آیه، کلمه «ملائکه» جمع است، ولی فقط یک فرد یعنی تنها جبرئیل مراد است. (125)

خود کلمه «نساء» نیز در قرآن برای دختر هم استعمال شده است؛ مانند آنکه آیه درباره فرعون می گوید: «يَذَّبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» (بقره: 49) و آیه «وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» (نساء: 7) وقتی این اصل ثابت شد که «نساء» بر دختر هم اطلاق می شود، فرقی نمی کند که آن، دختر گوینده باشد یا شنونده. از این رو، اطلاق «نساء» بر دختر یک اصل قرآنی است.

3. دیدگاه رشید رضا: او پس از ذکر روایات مباهله گفته است: ابن عساکر، از جعفر بن محمد، از پدرش در ذیل آیه «قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُم» روایت کرده است که فرمود: رسول خدا برای مباهله، ابابکر و پسرش، عمر و پسرش، و عثمان و پسرش را آورد و ظاهراً کلام در جماعتی از مؤمنان می باشد. (126)

نقد و بررسی: ابن عساکر این روایت را از طریق سعید بن عنبسه و هیثم بن عدی از امام صادق علیه السلام آورده است. ابوحاتم رازی درباره سعید بن عنبسه می گوید: «لا یصدق». (127)

عبدالرحمن می گوید: از علی بن الحسین شنیدم که می گفت: سعید بن عنبسه کذاب است؛ از پدرم شنیدم که می گفت: او راست نمی گوید. (128) یحیی بن معین هم گفته: او کذاب است. (129) ابن ابی حاتم از پدرش نقل می کند که او گفت: «فیه نظر». (130)

در کتب معروف رجالی اهل سنت، جز مذمت هیچ مدحی درباره او دیده نمی شود و بر کذاب بودن او تأکید فراوان شده و او در ردیف ضعفا و متروکان قرار گرفته است؛ چنان که ابن مطلب را ذهبی (م 748 ق)، (131) ابن جوزی؛ (132) و احمد بن حجر عسقلانی (م 852 ق) (133) نیز ذکر نموده اند.

هیثم بن عدی می گوید: درباره هیثم بن عدی هیچ مدحی پیدا نکردم.

بخاری می گوید: «لیس بثقة، کان یکذب». یحیی هم عین همین جمله را درباره او گفته است.

ابوداود گفته: او دروغگو است.

نسائی هم او را «متروک الحدیث» خوانده است. (134)

سعدی گفته است: «هیثم بن عدی ساقط قد کشف قناعه.» (135)

یحیی بن معین گفته است: از پدرم درباره او پرسیدم که گفت: او «متروک الحدیث» است. (136)

عباس الدوری می گوید: برخی از اصحاب ما برای ما حدیث کردند که کنیز هیثم بن عدی می گفت: «ما کان مولای یقوم عامّة اللیل یصلّی، فاذا أصبح جلس یکذب.» (137)

بستی می گوید: «أنّه روی عن الثقات اشياء کأنّها موضوعة ... إنّه کان یدلّسها.» (138)

در نقل دیگری از بخاری (م 256 ق) آمده است: «سکتوا عنه.» (139)

ازدی هم او را «متروک الحدیث» می دانست. (140)

ابن حبان هم گفته است: «لایجوز الاحتجاج به و لا الروایة عنه الاّ علی سبیل الاعتبار.» (141)

برخی او را ضعیف و متروک دانسته اند؛ مانند دارقطنی، (142) ذهبی، (143) و عقیلی. (144)

بنابراین، اعتباری برای این روایت نیست و این یک روایت جعلی است که با روایات صحیح و متواتر در تعارض می باشد.

خلاصه بحث

این آیه بر عصمت و صداقت حضرت فاطمه علیها السلام دلالت تام دارد و این یکی از فضایل بلند آن بانو به شمار می رود. باید توجه داشت به اینکه آیه مباحله حضرت فاطمه علیها السلام را یکی از افراد «نسائنا» ندانسته و ایشان یکی از مصادیق «نسائنا» نیست، بلکه «نسائنا» اصلاً مصداق دیگری ندارد و حضرت فاطمه علیها السلام تمامیت تفسیر «نسائنا» است. (145)

پی نوشت ها :

1. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث از مدرسه امام خمینی رحمه الله .
2. ر. ک: عزالدین ابن اثیر، اسد الغابة فی معرفة الصحابه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج 5، ص 52.
3. ر. ک: محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، بیروت، دارالجلیل، ج 4، ص 248 / جلال الدین سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت، دارالفکر، 1993، ج 2، ص 193.
4. محمود بن اسماعیل بخاری، پیشین، ج 5، ص 36 / حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفة، ج 3، ص 158.
5. فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالفکر، 1985، ذیل سوره کوثر.

6. برای آگاهی بیشتر، ر. ک: نگارنده، فاطمه در قرآن از منظر تفاسیر اهل سنت، پایان نامه کارشناسی ارشد، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، مدرسه امام خمینی، 1383.
7. اسماعیل جوهری، الصحاح، بیروت، دارالعلم للملایین، 1987 م، ماده «ب ه ل».
8. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دارالکتب العربیة، ماده «ب ه ل».
9. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، قم، دارالکتب الاسلامیة، 1369، ج 2، ص 438.
10. محمد بن جریر طبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دارالفکر، 1988، ج 3، ص 301 / جلال الدین سیوطی، پیشین، ج 2، ص 233.
11. جلال الدین سیوطی، پیشین، ج 2، ص 231 / اسماعیل بن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفة، 1987، ج 1، ص 379 / علی واحدی، اسباب النزول، ریاض، دارالثقافة الاسلامیة، 1984، ص 9091.
12. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، شرح نووی، بیروت، دارالقلم، 1987، ج 15، ص 185 / محمد بن سوره، سنن ترمذی، بیروت، دارالفکر، 1994، ج 5، ص 407 / جلال الدین سیوطی، پیشین، ج 2، ص 233.
13. فخر رازی، پیشین، ج 8، ص 89.
14. همان.
15. نظام الدین نیشابوری، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1996، ج 2، ص 178.
16. احمد رازی جصاص، احکام القرآن، مکه، المكتبة التجارية، ج 2، ص 23.
17. محمد حافظ نیشابوری، معرفة علوم الحديث، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1977، ص 50.
18. محمد زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالمعرفة، ج 1، ص 193.
19. ابن تیمیة الحرانی الدمشقی، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة، قاهره، مكتبة ابن تیمیة، 1998، ج 4، ص 35.
20. عبدالرحمن رازی، تفسیر القرآن العظیم سندا عن رسول الله و الصحابة والتابعین، بیروت، المكتبة المصرية، 1999، ج 1، ص 379.
21. حکمة بن یاسین، التفسیر الصحیح موسوعة الصحیح المسبور من التفسیر بالمأثور، مدینة، دارالآثر، 1999، ج 1، ص 421.
22. محمد بن سوره، پیشین، ج 5، ص 407.
23. محمد شوکانی، فتح القدر الجامع فی فنی الروایة والدراية من علم التفسیر، ج 1، ص 449. در حاشیه آن، محقق کتاب روایت سعد را صحیح دانسته است.
24. حاکم نیشابوری، پیشین، ج 3، ص 150.
25. محمود آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن لعظیم و السبع المثانی، تهران، جهان، ج 3، ص 168.
26. همان، ج 3، ص 167.
27. فخر رازی، پیشین، ج 8، ص 89.
28. عبدالرحمن بن جوزی، زاد المسیر، بیروت، دارالکتب العلمیة، 2000، ج 1، ص 324 / مسلم بن حجاج نیشابوری، پیشین، ج 15، ص 185 / محمد بن سوره، پیشین، ج 5، ص 407 / رشیدالدین میبدی، تفسیر کشف الاسرار وعدة الابرار، تهران، امیرکبیر، 1376، ج 2، ص 151 / حکمة بن یاسین، پیشین، ج 1، ص 421 / خالد آل عقده، جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ریاض، دار طیبہ، 1421 ق، ج 1، ص 370.

29. رشيدالدين ميبدي، پيشين، ج 2، ص 151. 152.
30. علي طاووس، سعد السعود، قم، دليل، 1379، ص 182.
31. احمد بن حجر هيتمي، الصواعق المحرقة في الردّ على اهل البدع والزندقة، القاهرة، مكتبة القاهرة، 1965، ص 156.
32. علي طاووس، پيشين، ص 183.
33. همان.
34. عبدالرحمن بن ابي حاتم، پيشين، ج 2، ص 667.
35. محمد آلوسي، پيشين، ج 3، ص 168.
36. نورالله حسيني مرعشي تستري، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 9، ص 91، به نقل از: شهاب الدين احمد نوپري، نهاية الارب في فنون الادب، ج 8، ص 173.
37. حاكم نيشابوري، معرفة علوم الحديث، بيروت، دارالكتب العلمية، ص 50.
38. علي واحدی، پيشين، ص 68.
39. جلال الدين سيوطي، پيشين، ج 2، ص 233 / عبدالرحمن بن جوزي، پيشين، ج 1، ص 324.
40. حاكم حسكاني، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ج 1، ص 126.
41. ابوالفرج اصبهاني، الاغانى، بيروت، دارالكتب العلمية، 1992، ج 12، ص 7.
42. علي طاووس، پيشين، ص 183.
43. همان.
44. همان.
45. همان.
46. اسماعيل بن كثير دمشقي، پيشين، ج 1، ص 379.
47. علي طاووس، پيشين، ص 183.
48. همان.
49. همان.
50. عبدالرحمن بن ابي حاتم، پيشين، ج 2، ص 667.
51. محمد بن جرير طبري، پيشين، ج 2، ص 301.
52. همان.
53. همان.
54. ابن عطيه اندلسي، المحرّر الوجيز، بيروت، داراحياء التراث العربی، 1996، ج 1، ص 447.
55. محمد بن جرير طبري، پيشين، ج 3، ص 300.
56. عبدالرحمن بن ابي حاتم، ج 2، ص 667.
57. علي طاووس، پيشين، ص 183.
58. همان.
59. همان.
60. همان.

61. همان.
62. همان.
63. حاكم حسانى، پيشين، ج 1، ص 120128.
64. همان.
65. احمد طبرى، ذخائر العقبي، بيروت، دارالمعرفة، ص 25.
66. جلال الدين سيوطى، پيشين، ج 2، ص 229.
67. مسلم بن حجاج نيشابورى، پيشين، ج 15، ص 185.
68. احمد بن حجر هيثمى، پيشين، ص 156.
69. مسلم بن حجاج نيشابورى، پيشين، ج 15، ص 185 / محمد بن سوره، پيشين، ج 5، ص 407.
70. سليمان قندوزى، ينابيع المودة، قم، بصيرتى، باب 63، ص 362.
71. ابن تيميه الحرّانى الدمشقى، پيشين، ج 2، ص 118.
72. محمد رشيد رضا، تفسير المنار، بيروت، دارالكتب العلميه، 1999، ج 3، ص 265.
73. احمد بن حنبل، المسند، ج 1، ص 185.
74. مسلم بن حجاج نيشابورى، پيشين، ج 15، ص 185.
75. محمد بن سورة، پيشين، ج 5، ص 407.
76. محمد بن جرير طبرى، پيشين، ج 3، ص 299.
77. اسماعيل بن كثير دمشقى، پيشين، ج 2، ص 667.
78. ابوالفرج اصبهاني، پيشين.
79. احمد رازى جصاص، پيشين، ج 2، ص 23.
80. ابراهيم سمرقندى، تفسير السمرقندى المسمى ببحر العلوم، بيروت، دارالكتب العلميه، 1993، ج 1، ص 4.27.
81. حاكم نيشابورى، پيشين، ج 3، ص 150.
82. احمد ثعلبى، تفسير الكشف والبيان، بيروت، داراحياء التراث العربى، 2002، ج 3، ص 85.
83. على ماوردى، النكت و العيون (تفسير الماوردى)، مصر، البنية المصرية العامّة للكتاب، 1979، ج 1، ص 399.
84. احمد بيهقى، دلائل النبوة، بيروت، دارالكتب العلميه، 1985، ج 5، ص 388.
85. على واحد نيشابورى، پيشين، ص 68.
86. حاكم حسانى، پيشين، ج 1، ص 123.
87. حسين بن مسعود الضراء البغوى، معالم التنزيل، بيروت، دارالفكر، 2002، ج 2، ص 48.
88. محمود زمخشري، پيشين، ج 1، ص 193.
89. ابن قيّم الجوزيه، الضوء المنير، ج 2، ص 64.
90. عبدالرحمن بن جوزى، پيشين، ج 1، ص 324.
91. فخر رازى، پيشين، ج 8، ص 88.
92. محمد بن احمد قرطبى، الجامع لاحكام القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربى، ج 4، ص 104.
93. احمد طبرى، پيشين، ص 25.

94. عبدالله نسفى، تفسير النسفى (مدارك التنزيل و حقائق التأويل)، بيروت، دارالكتب العلمية، 1995.
95. علاءالدين على خازن بغدادى، تفسير الخازن، بيروت، دارالكتب العلمية، ج 1، ص 254.
96. نظام الدين نيشابورى، پيشين، ج 2، ص 178.
97. ابن تيمية الحرّانى الدمشقى، پيشين، ج 2، ص 118.
98. نورالله تسترى، پيشين، ج 9، ص 118.
99. ابن حيّان اندلسى، البحر المحيط، بيروت، دارالكتب العلمية، 1993، ج 2، ص 479.
100. شمس الدين محمد ذهبى، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1996، بخش «سير الخلفاء الراشدون»، ص 230.
101. عبدالرحمن بن ابى حاتم، پيشين، ج 1، ص 379.
102. ناصرالدين شيرازى بيضاوى، تفسير البيضاوى، بيروت، دارالفكر، 1996، ج 1، ص 163.
103. ابن حجر عسقلانى، الاصابه فى تمييز الصحابه، بيروت، دارالكتب العلمية، 1995، ج 4، ص 468 در ذيل «على».
104. جلال الدين سيوطى، پيشين، ج 2، ص 232.
105. ابن حجر هيثمى، پيشين، ص 212.
106. ابوالسعود محمد بن محمد عمادى، تفسير ابى السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم)، بيروت، دارالكتب العلمية، 1999، ج 1، ص 378.
107. محمد على صابونى، مختصر تفسير ابن كثير، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1996، ج 1، ص 289.
108. اسماعيل حقى بروسوى، تفسير روح البيان، بيروت، داراحياء التراث العربى، 2001، ج 2، ص 55.
109. عجلى، الفتوحات الالهيه، ج 1، ص 432.
110. احمد بن عجييه، البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد، بيروت، دارالكتب العلمية، 2002، ج 1، ص 363.
111. محمد آلوسى، پيشين، ج 3، ص 167.
112. محمد جمال الدين قاسمى، تفسير القاسمى (محاسن التأويل)، بيروت، دارالكتب العلمية، 1997، ج 2، ص 29.3
113. محمد شوكانى، پيشين، ج 1، ص 449.
114. طنطاوى جوهرى، الجواهر فى تفسير القرآن الكريم، بيروت، دارالفكر، ج 1، ص 127 ذيل آيه.
115. رشيدالدين ميبدى، پيشين، ج 2، ص 147.
116. حكمة بن ياسين، پيشين، ج 1، ص 421.
117. سعيد حوى، الاساس فى التفسير، قاهره، دارالسلام، 1999، ج 2، ص 774.
118. طنطاوى، التفسير الوسيط للقرآن الكريم، قاهره، دارالمعارف، ج 2، ص 130.
119. مصطفى حسن المنصورى، المقتطف من عيون التفاسير، قاهره، دارالسلام، 1996، ج 1، ص 332.
120. نياز قارى، تفسير فتح الرحمن، ج 1، ص 133.
121. عبدالقادر آل عقده، جامع التفسير من كتب الاحاديث، ج 1، ص 370.
122. ابوبكر جزائرى، ايسر التفاسير لكلام العلى الكبير، قاهره، دارالسلام، ج 1، ص 325.
123. سليمان قندوزى، پيشين، ص 330.

124. محمد زمخشری، پیشین، ج 1، ص 193.
125. محمود آلوسی، پیشین، ج 3، ص 141.
126. محمد رشید رضا، پیشین، ج 3، ص 265.
127. احمد ذهبی، میزان الاعتدال، بیروت، دارالفکر، ج 2، ص 154.
128. عبدالرحمن رازی، کتاب الجرح و التعديل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج 2، ص 53.
129. همان.
130. همان.
131. احمد ذهبی، المغنی فی الضعفاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1997، ترجمه 2438 / همو، دیوان الضعفاء والمتروکین، بیروت، دارالقلم، 1988، ج 1، ص 331، ترجمه 1639.
132. عبدالرحمن بن جوزی، کتاب الضعفاء والمتروکین، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1986، ج 1، ص 324، ترجمه 1429.
133. احمد بن حجر عسقلانی، لسان المیزان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1995، ج 3، ص 286.
134. احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج 4، ص 324.
135. ابن عدی، الكامل فی الضعفاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1989، ج 8، ص 85.
136. عبدالرحمن رازی، پیشین، ج 9، ص 426.
137. احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج 8، ص 426.
138. محمد بن حیان بستی، کتاب المجروحین، بیروت، دارالمعرفه، 1992، ج 3، ص 9293.
139. محمد بن اسماعیل بخاری، کتاب الضعفاء الصغیر، بیروت، دارالمعرفه، 1986، ترجمه 390.
140. عبدالرحمن بن جوزی، کتاب الضعفاء والمتروکین، ج 3، ص 179، ترجمه 3622.
141. همان.
142. علی دارقطنی، الضعفاء والمتروکون، ریاض، مکتبه المعارف، 1984، ص 388، ترجمه 563.
143. احمد ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ج 2، ص 488، ترجمه 6808 / همو، دیوان الضعفاء والمتروکین، ج 2، ص 424.
144. محمد عقیلی، کتاب الضعفاء الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1998، ج 4، ص 352، ترجمه 1959.
145. چنانچه قرآن حضرت ابراهیم را با وجودی که یک نفر بیش تر نیست یک امت معرفی می کند در این جا نیز از حضرت فاطمه علیهاالسلام به عنوان فردی که تمام حقیقت زنان مسلمان است با تعبیر نساءنا یاد شده است.